

سید حسام مزارعی

کپتن پورت تو پورت

اسطندہ ۹۹

زمرہ نوازش

مؤسسہ فرهنگی انتشاراتی

سرشناسه: مزارعی، سیدحسام، ۱۳۵۸
عنوان و نام پدیدآور: کپتن پورت تو پورت
سیدحسام مزارعی
مشخصات نشر: بوشهر، زمزمه‌های روشن، ۱۳۹۹
مشخصات ظاهری: ۲۰۰ ص
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۶۳۶-۶۶-۷
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
موضوع: ایران-ادب. نیروی دریایی-کارکنان-خاطرات ایرانی-قرن ۱۴
رده بندی کنگره: ۷۷۱۰۷
رده بندی یویی: ۳۵۹/۰۰۹۵۵
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۷۵۵۳۵۸۳

انتشارات زمزمه‌های روشن
کپتن پورت تو پورت
سیدحسام مزارعی
نوبت چاپ: زمستان ۹۹
شمارگان: ۵۰۰
ویراستار: سینا برازجانی
صفحه‌آرا: فاطمه رضایی‌صفی‌آبادی
قیمت: ۶۰,۰۰۰ تومان
نشانی: بوشهر، خیابان سنگی، بوستان ۱۶ (کوچه بانک ملی؛ شعبه گلشن)
تلفن دفتر مرکزی: ۴۴۵۶ ۷۷۸ ۰۹۱۷
✉ z.roshan.55@gmail.com
📱 zemzemehaye.roshan

زمزمه‌های روشن

فهرست

پیشگفتار.....	۱۳
کنش غافلگیرکننده‌ی ختم به خنده‌ی دریایی.....	۱۷
نقل قول‌های بامزه‌ی کاری.....	
محل کار ما شد ارتباطات.....	۲۱
حکایت مرغ سربریده.....	۲۳
افسران و پیشقراولان Sunrise تا Sunset.....	۲۶
هواشناسی دریایی.....	۲۸
تبعیدگاهی به نام مخابرات دریایی.....	۳۱
رادار فاریاب.....	۳۵
اسکله بهمن.....	۳۷
غرقه غرقه.....	۳۹
سرکاری.....	۴۰
همرهی به دیرینگی یک دهه‌واندی.....	۴۱

۴۲.....	غرق نوید.....
۴۳.....	وضعیت پورته؟.....
۴۴.....	دوبه کاری.....
۴۶.....	طبع شاعری.....
۴۸.....	وغوغ بی سیم.....
۴۹.....	شبی رویایی.....
۵۰.....	مانوری واقعی.....
۵۲.....	تجربه ای متفاوت.....
۵۴.....	یادگاری از جنس شعر.....
۵۶.....	مکالمه ی جالب.....
۵۸.....	کشمکش.....
۵۹.....	اسکو ۶.....
۶۰.....	کنترل موتورلنج ها.....
۶۱.....	دشوارترین شب کاری.....
۶۵.....	بوشهر رادیو یا رادیو بوشهر.....
۶۶.....	پنکه بزن.....
۶۷.....	سوار بر قله ی کوه مُند.....
۶۸.....	شهادت مخابرات.....
۶۹.....	سه گانه رُد اند شوارتز.....
۷۲.....	پایلوت یا پیاله.....
۷۳.....	۲۰ سانت عقب تر.....
۷۴.....	ماشین راهنما.....
۷۵.....	مشکل مکالمه.....
۷۶.....	هم ذات پنداری.....
۷۷.....	بیا کانال ۲۵.....

۷۸.....	دو دل شدن.....
۷۹.....	تقسیم عادلانه.....
۸۰.....	تنبیه بدنی.....
۸۲.....	نو پرابلم.....
۸۴.....	تو دیگه چی می گی.....
۸۶.....	پورت تو پورت.....
۸۷.....	دیس ایز اوصیا.....
۸۸.....	دوست دارم وقتی راه می رم چراغ ها خاموش باشه!!!!
۸۹.....	شبح مزاحم.....
۹۰.....	صبحانه کاری.....
۹۱.....	مورس.....
۹۴.....	جاشویی.....
۹۸.....	حسرتی از جنس استیک.....
۱۰۰.....	پیام پُردردسر.....
۱۰۱.....	طرح تقلیل هزینه.....
۱۰۲.....	سیم جنگی.....
۱۰۳.....	مگه می شه؟.....
۱۰۴.....	قند رو با قندون بردند.....
۱۰۶.....	دست خالی.....
۱۰۷.....	مشرف شدین؟.....
۱۰۸.....	کُنار.....
۱۱۰.....	حس خوب.....
۱۱۱.....	ابهت.....
۱۱۲.....	سگ های محوطه.....
۱۱۴.....	گروه مستند ساز.....

۱۱۵	پلن پلن
۱۱۷	آقای هشوشیان زاده
۱۱۸	تعلق خاطر
۱۱۹	شرکت در مانور
۱۲۰	سرگرمی
۱۲۲	ماجرای حجاج
۱۲۳	خاطرات کوتاه
۱۲۳	شست و شوی کشتی
۱۲۳	به گِل زدن
۱۲۴	کریسمس
۱۲۴	مانور جدی
۱۲۵	داداش داری اشتباه می زنی
۱۲۵	پردیس ۵۹ ... پردیس ۵۹ ... هادی ۵
۱۲۵	بال بال زدن های شناورهای خدماتی
۱۲۶	تینک
۱۲۶	سخن آخر

خاطرات راهنمایان بندر

۱۳۱	اس بی ام (SBM) واس تی اس (STS)
۱۳۳	ایرج جان، بده دمش!
۱۳۴	دخالت در کار
۱۳۶	پاساژ ملت
۱۳۷	هرمز ۱۴
۱۳۹	برادر
۱۴۰	ورود کروز
۱۴۱	این چشه؟

پیشگفتار ■

سید حسام مزارعی ■

ز عمر طرف نستیم، جز در آن محفل که همزبان قلمی، همنشین کتابی بود سال‌های سال است که وبلاگ‌نویسی و سیر در احوال پیشینیان دیارم و به تبع آن اداره‌ای که در آن مشغول به کار می‌باشم، جزیی از علائق و دل‌مشغولی‌هایم بوده و هست. در این بین یکی از موضوعاتی که سال‌های سال روی آن وقت گذاشته و در دفتری گرد آورده‌ام، خاطرات بامزه‌ی کاری است که با توجه به ماهیت عملیاتی بودن شغلم، هرازگاهی رخ می‌داد و نسبت به ثبت آن اقدام می‌نمودم. با به اشتراک گذاشتن آن‌ها در فضای مجازی و دریافت بازخورد مثبت همکاران و علاقه‌مندی آن‌ها، با گذشت روزها، هفته‌ها، ماه‌ها و سال‌ها بر تعداد صفحات این دفتر افزوده شد و استقبال خوب همکاران به ادامه‌ی کار ترغیب می‌نمود و در حصول این مقصود تشویق می‌شدم. اما در این کار موانعی هم وجود داشت؛ یکی از موانع پیش رو به این بود که ظن آن می‌رفت که طرح برخی گفته‌ها و مطالب گردآوری شده با کمال ذوق و لطفی که در آن به کار رفته بود،

اما ممکن بود غبار ملالی بر خاطر بنشاند که آن نیز با روح معتدل نویسنده سازشی نداشت؛ پس بر آن شدم که یا کسب اجازه کنم و یا از اسم جانشین استفاده کنم. دوم این که نقل خیلی از لطایف و حاضر جوابی ها با آن که بسیار بامزه و گاهی روایتگر برهه‌ای از تاریخ اداره بندر بود و اتفاقاً حجم زیادی از کتاب را می توانست دربرگیرد، اما ذکر آن ها با اصول اخلاقی و تربیت متعالی، صحیح به نظر نمی رسید و به پاس ادب، آوردن آن ها در کتاب شایسته نبود. چه حرف های ناگفته و مگویی در دل عملیات و پشت بی سیم و تلفن پیچ ها از گذشتگان و همکاران امروزی در سینه هایمان نهفته است و با یادآوری آن ها، خنده بر لبانمان نقش می بندد اما به رسم ادب از ذکر آن ها معذوریم.

مرکز ارتباطات دریایی مشتمل بر مرکز کنترل ترافیک و جست و جو و نجات دریایی، به دلیل عملیاتی بودن، خاستگاه اتفاقات زیادی در این سال های سپری شده بوده و هست. به همین دلیل، هیچ روز آن مانند کار روتین سابق نیست و هر لحظه ممکن است با پیش آمدی روبه رو شوی که بعد از سال ها کار در این مجموعه، برای اول بار آن را تجربه کنی.

وقتی سال ۸۳، وارد حرفه‌ی مخابرات و ارتباطات دریایی شدم، فکر می کردم فقط یک کارمند و بخشی از یک اداره هستم. چند ماهی نگذشته بود تا بفهمم پیش از آن که یک کارمند رده پایین یک سازمان طویل باشم، معرف یک کشور هستم؛ نماینده ایران ام و رفتار و گفتارم پیش از آن که من را بشناساند، معرف کشور است؛ چرا که وقتی کشتی خارجی وارد آب های سرزمینی کشور می شد با اولین جایی که تماس می گرفت من بودم. ادب، متانت، لحن و طریقه مکالمه با کاپیتان کشتی ورودی، نشانگر ادب و فرهنگ والای یک ملت و یک کشور بود. پس همان جا بود که فهمیدم مسئولیت من خیلی سنگین تر از آن بود که فکرش را می کردم.

دو ماه از اولین شیفت، مأموریت چهار ماهه گناوه همراه با پیشکسوت بخش ارتباطات دریایی، مراد جمالی، نگذشته بود که در روز ششم از شیفت کاری

به صورت جدی در شرف کار قرار گرفتیم. از ساعت شش صبح تا یک بامداد روز بعد، درگیر کمک به دو شناور حادثه دیده در دریا شدیم. گرچه خیلی احساس خستگی می کردم اما به دلیل این که می توانستیم واسطه ای جهت نجات جان انسان ها باشیم خیلی خوشحال بودم. ساعت حدود ۱۲ شب هر چند که گرمای طاقت فرسای کانکس و بی برقی را تحمل می کردیم اما نجات «شناور مضطر» تمام خستگی ها و بی خوابی ها را از یادمان برد. خدا را شکر کردم که حرفه ام طوری است که می توانم با مردم احساس خوشحالی کنم و البته با ناراحتی شان، غمگین شوم. من آن روز هر دو احساس را تجربه کردم. به هر حال در این حادثه، هر چند متأسفانه شناور اول که یک موتورلنج بود غرق شد ولی سرنشینان آن نجات یافتند و شناور دوم خوشبختانه هم شناور و هم کلیه سرنشینان نجات پیدا کردند. مالک شناور دوم تا ساعت یازده شب کنارمان بود و بسیار ناراحتی می کرد. آن جا بود که فهمیدم مسئولیت من در این حرفه چقدر سنگین خواهد بود.

مجموعه ی پیش رو مشتمل بر نقل قول های بازاری کاری و خاطراتی است که طی سال ها فعالیت در بخش ارتباطات دریایی و هم نشینی با همکاران عملیاتی اعم از راهنمایان، فرماندهان شناورهای خدماتی، ملوانان اسکله و تعدادی نیز از دیگر بخش های مختلف اداری، گردآوری شده است.

در زیر هر نقل قول، کوشش شده که نام راوی نیز به رسم ادب درج گردد. تلاش نگارنده بر این اصل استوار بود که در کنار زنده کردن یاد و نام همکاران بخش عملیاتی، برای خواننده ی این اثر نیز منبعی برای انبساط خاطر باشد. این حقیقت که طنز در میان عامه است، ادعای گزافی نیست.

در پایان بر من فرض است که از تمامی عزیزانی که به هر نحو با ارسال روایات و خاطرات، در گردآوری این مجموعه همکاری داشتند، همچنین از برادر ارجمند سید منصور مزارعی و جناب آقای عبدالله رئیسی بابت همکاری در انتشار این

کتاب مراتب سپاس خود را اعلام نمایم که به قول حافظ:
مرا که می‌رسد از غیب، صد لطیفه غیبی چو می‌رسم به دهان تو، می‌شود سخنم گم
امیدوارم که این اثر بتواند ضمن یادآوری خاطرات، گل لبخند را بر لبان مخاطب
کتاب بنشانند.

اسفند ماه ۹۹